



سیاست – قسمت هشتم: اطاعت از حکام

در حکمت عملی، پس از منزل بحث سیاست مُدُن مطرح میگردد، یعنی سیاست هایی که برای اجتماعات بزرگ لازم الاجرا است و این امر از دو جهت قابل بررسی است، یکی به عنوان سائس یعنی حکام و سلاطین و هر بزرگی که ریاست جمعی را بر عهده دارد، و دیگری به عنوان رعیت.

اما در سیاست سائس هیچ جایگاهی برای بازگویی آن نمیبینم، چرا که اگر سائس باطل باشد قطعاً مستمع و عامل به عرایض بنده نخواهد بود و به هر سیاست شیطانی که در راستای امیال نفسانیش باشد دست خواهد زد. و اگر سائس حق باشد، که قطعاً بهتر از بنده به وظایف خود آگاه است.

پس سخن ما تنها به سیاست هایی محدود میشود که در جایگاه رعیت در مقابل با سایر رعایا و حکام بایست اعمال کنیم و در این مورد چند مطلب است.

ابتداءً عرض میکنم که خداوند انسان را مدنی الطبع خلق نموده و مانند حیوانات توان زندگی فردی ندارد و تنها در اجتماع است که رشد و رفاه و امنیت او حاصل میگردد، چرا که به اقتضای جامعیتش حوائجش بسیار است و جمیع آن را به تنهایی نمیتواند به عمل آورد. پس انسان ها لابد شدند که مانند اعضای بدن هریک وظیفه ای را به عهده داشته و رفع حاجت یک دیگر کنند. چنانکه تاجران و فروشندگان و امثال ایشان، مانند قوه جاذبه در بدن آنچه لازم است را تهیه میکنند و انبارداران و بنکداران و امثال ایشان مانند قوه ماسکه هستند و صنعت کاران و آشپز ها و امثال ایشان، آنچه را که

صاحبان ماسکه نگاه داشته اند مناسب نیاز مردم تغییر و ترکیب مینمایند و مانند قوه هاضمه میباشند و رفته گران و لشکریان امثال ایشان مانند قوه دافعه دفع اوساخ و ضرر ها را مینمایند.

و همانطور که امر بدن به این چهار قوه برقرار میماند، امر مدائن هم چنین بوده و برقرار ماندن اجتماع به این چهار گروه است و ایجاد خلل در هر کدام باعث فساد در کل خواهد شد.

اما این چهار قوه لابد اند از اختلاف داشتن چرا که اگر طبایع متفاوتی نداشتند، شئون مختلف از ایشان سر نمیزد، مانند آنکه اگر طبع گرم و خشک نباشد جذب محقق نمیشود و اگر سرد و خشک نباشد امساک صورت نمیگیرد و اگر گرم و تر نباشد هاضمه موجود نمیشود و اگر سرد و تر نباشد دافعه پیدا نمیگردد. و برای اینکه این اختلافات سبب فساد کل نشود، خداوند در بدن قوه مربیه را به عنوان وزیر روح نباتی قرار داد و مهیمن بر این چهار نمود تا حق هر صاحب حقی را به او رسانده و رزق هرکدام را برساند و رفع اختلاف از ایشان کند.

و همچنین است امر در چهار صنفی که در اجتماعات انسانی است، و ایشان نیز مختلف الطبایعند و اگر نبودند شهوات مختلفی پیدا نمیشد که هر کدام میل به اعمال مختلفی کنند و نیاز های متفاوتی را از اجتماع بشری رفع نمایند.

اما اختلاف طبایع همانطور که در بدن سبب فساد میشد، در مردم نیز همینگونه است و بواسطه آن نزاع و درگیری ایجاد شده و رفاه و امنیت اجتماع به خطر افتاده و نقض غرض میگردد.

پس مردم لابد از این شدند که سلطان و رئیس واحدی میان ایشان باشد که همه مقهور در مقابل او باشند و بواسطه رو کردن به او تا مدت معلوم، حفظ شده و بقاء پیدا کنند چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام میفرماید لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ.

پس اعظم سیاست ها برای بقای یک اجتماع تبعیت از سلطان است، چرا که تمرد یک عضو اگر رئیسه نباشد، سبب نابودی خود عضو خواهد شد و در دو صورت منجر به نابودی و اضمحلال تمام اجتماع میگردد، یکی زمانی که سلطان یا اعضاء رئیسه او ظلم و فساد گسترده ای نمایند، چنانکه رسول الله صلی الله علیه و آله میفرماید الْمُلْكُ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ وَلَا يَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ و یکی زمانی که بخش اعظمی از اجتماع مخالفت نمایند که این بمعنای تغییر قابلیت عمومی و بالتبع مشیت خداوند خواهد بود، و مثال آنچه عرض شد در بدن نیز مشهود است.

بنابراین رعایت قوانین و اطاعت از حکامی که به مشیت خداوند حاکم اند، در امور دنیوی واجب بوده و بفرمایش مرحوم آقای حاج محمد کریم خان کرمانی اعلی الله مقامه در رساله چهار فصل هرکس از شما متقی تر و پرهیزکار تر و محافظت کننده تر بر فرایض است باید در اطاعت ایشان تسلیم و انقیادش بیشتر باشد چرا که هدف خلقت در برقراری اجتماع محقق خواهد شد و مخالفت با مشیت خداوند سبب عقوبت است چنانکه احوال مخالفین هر نظامی را می بینیم.

در این مورد [پیش از این](#) مطلبی نوشته بودم و بیش از این وقت خوانندگان عزیز را نگرفته و با ذکر فقره ای از رساله الحقوق، ادامه بحث را به مطلب دیگری واگذار میکنم.

حضرت سجاد علیه السلام میفرماید:

فَأَمَّا حَقُّ سَائِسِكَ بِالسُّلْطَانِ فَإِنْ تَعَلَّمَ أَنَّكَ جُعِلْتَ لَهُ فِتْنَةً وَأَنَّهُ مُبْتَلَىٰ فِيكَ بِمَا جَعَلَهُ اللَّهُ لَهُ عَلَيْكَ مِنَ السُّلْطَانِ وَأَنْ تُخْلِصَ لَهُ فِي النَّصِيحَةِ وَأَنْ لَا تُمَا حَكَهُ وَقَدْ بُسِطَتْ يَدُهُ عَلَيْكَ فَتَكُونَ سَبَبَ هَلَاكِ نَفْسِكَ وَهَلَاكِهِ وَتَذَلُّلٍ وَتَلَطُّفٍ لِإِعْطَائِهِ مِنَ الرِّضَىٰ مَا يَكْفُهُ عَنْكَ وَلَا يُضِرُّ بَدِينَكَ وَتَسْتَعِينُ عَلَيْهِ فِي ذَلِكَ بِاللَّهِ وَلَا تُعَاذِرُهُ وَلَا تُعَانِدُهُ فَإِنَّكَ إِنْ فَعَلْتَ ذَلِكَ عَقَقْتَهُ وَعَقَقْتَ نَفْسَكَ فَعَرَضْتَهَا لِمَكْرُوهِهِ وَعَرَضْتَهُ لِلْهَلَاكِهِ فِيكَ وَكُنْتَ خَلِيفًا أَنْ تَكُونَ مُعِينًا لَهُ عَلَىٰ نَفْسِكَ وَشَرِيكًا لَهُ فِيمَا أَتَىٰ إِلَيْكَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

و اما حق پیشوای حکومت بر تو اینست که بدانی تو برای او وسیله آزمایش شدی و او هم بتو گرفتار است بخاطر تسلطی که خدایش بتو داده و باید خیرخواه او باشی و با او در نیفتی زیرا که بر تو نفوذ دارد و سبب هلاک خود و او گردی و خوار شوی و برای او فروتنی و نرمش کن تا آنجا که رضایت او را باندازه ای که زیانش بتو نرسد بدست آری و زیان بدین تو نرسد، و در این باره از خدا یاری جوی و با او مبارزه و عناد نکن، زیرا اگر چنین کردی او را و خود را ناسپاسی کردی و خود را ببدی کشاندی و او را هم از جهت خود بهلاکت رساندی و تو سزاواری که کمک او شمرده شوی بر ضرر خود و شریک او باشی در هر چه با تو کند، و لا قوة الا بالله.